

روش‌شناسی اقتصاد اسلامی

نویسنده: محمد انس زرقا

مترجمان: ناصر جهانیان، علی اصغر هادوی نیا*

چکیده

این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است که تجزیه و تحلیل اقتصادی تا چه حد از ارزش‌های خود محققان متأثر بوده و این تأثیرپذیری از کدامین مسیرها صورت می‌پذیرد. مؤلف پس از پرداختن چستی علم، سه جزء اساسی علم اقتصاد در (جایگاه یکی از علوم اجتماعی) را، پیش‌فرض‌ها، داوری‌های ارزشی اندیشه‌ور اقتصاددان و بخش اثباتی آن که به وصف واقعیت می‌پردازد، می‌داند. با توجه به این سه جزء، چهار مسیر برای امکان ورود ارزش‌ها در تحلیل‌های اقتصادی به وسیله مؤلف معرفی شده است:

۱. انتخاب پیش‌فرض‌ها؛

۲. انتخاب موضوعات برای تحلیل؛

۳. انتخاب متغیرهای مناسب برای مطالعه؛

۴. انتخاب روش‌ها و معیارها برای تأیید و آزمون.

روش مؤلف در این مقاله، مقایسه‌ای - تطبیقی بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف است؛ به همین سبب پس از ذکر نمونه‌هایی از ورود ارزش‌ها در اقتصاد اسلامی، نتیجه می‌گیرد که اقتصاد اسلامی از چهار جزء اساسی به دست می‌آید: ارزش‌های به دست آمده از قرآن، سنت و منابع مرتبط با آن؛ قضایای اثباتی که از طریق علم اقتصاد سنتی وارد علم اقتصاد اسلامی خواهد شد؛ قضایای اثباتی که از طریق قرآن و سنت وارد علم اقتصاد

اسلامی می‌شود، و روابطی که مسلمانان و دیگران ممکن است از طریق مشاهدات، تحلیل و تجزیه کشف کنند.

مهم‌ترین دستاورد مؤلف در این مقاله، این فرضیه است که اقتصاد اسلامی، پدیده‌های اقتصادی را در سراسر جامعه بشری اعم از اسلامی یا غیراسلامی مطالعه می‌کند و محدود به مطالعه و تحلیل روابط در جامعه‌ی مطلوب اسلامی نیست.

اهمیت روش‌شناسی

شکی نیست که برای تدوین علم اقتصاد اسلامی، تبیین روش‌شناسی روشن و ساده اهمیت دارد. اگرچه به توافق بر روی همه ابعاد روش‌شناسی نیازی نداریم، دیدگاه‌های گوناگون هر چه که هستند، باید منطقی بوده، به روشنی و سادگی تبیین شده باشند. موضوع روش‌شناسی در شکل جدیدش خاستگاه تحقیق کنونی است که به اقتصاد اسلامی محدود می‌شود. تبیین جدیدی از اقتصاد اسلامی به وسیله اقتصاددانان و فقیهان در حال انجام است. درباره اهمیت توسعه بیشتر تبیین ساده از روش‌شناسی اقتصاد اسلامی، جای شبهه نیست. برای تمرکز مباحث، من به بررسی دو مجموعه اصلی از پرسش‌ها می‌پردازم.

۱. تا چه اندازه ارزش‌ها مهم بوده، به تجزیه و تحلیل اقتصادی ارتباط دارد؟ تا چه حد تجزیه و تحلیل اقتصادی در واقع از ارزش‌های خود محققان متأثر می‌شود؟ از طریق کدام مسیرها، این ارزش‌ها به تجزیه و تحلیل اقتصادی راه می‌یابند؟

۲. رابطه بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف چیست؟

اجزای یک علم (تجربی)

مقصود از علم چیست؟ علم چند تعریف دارد؟ یک تعریف ساده و منطقی در این‌جا می‌آید: علم هر ساختار نظام‌مندی از معرفت است که نتایج کلی را ترسیم می‌کند؛ نتایجی که بتواند به وسیله هر روش منطقی (مانند تجزیه و تحلیل منطقی یا مشاهده تجربی) مورد تأیید و آزمون قرار گیرد. در این معنا، اقتصاد به طور آشکار علم است. علم به طور کلی، شامل تعمیم‌های خاص یا گرایش‌های عمومی یا مشاهدات یا قوانین می‌شود. این موارد جنبه‌هایی از علم هستند که به طور معمول افراد با مطالعه آن علم، با آن‌ها آشنا می‌شوند. فرد ناآشنا با علم کشاورزی ممکن است بتواند درباره اثر کودها بر تولید، یا اثر آب بر رشد گیاهان و غیره تمرکز یابد. او علم کشاورزی را با روابط

معروف بین متغیرها در زمینه کشاورزی پیوند خواهد داد. علم اقتصاد نیز برای چنین فردی می‌تواند بر مطالعه روابطی از قبیل اثر قیمت بر مقدار تقاضا دلالت داشته باشد. این افراد اغلب علم خاصی را از طریق امور کلی که این علم به آن‌ها می‌پردازد، می‌نگرند. بخشی از هر علم از جمله اقتصاد، شامل قوانین یا کلیات یا روابط بین علت و معلول‌هایی است که این علم، آن‌ها را کشف یا تحلیل می‌کند. برای غیرمتخصص، این‌ها مواردی هستند که علم خاص را تشکیل می‌دهند.

کوشش‌های دانشمندان در هر زمینه خاصی سرانجام به منظور کشف روابط بین متغیرها، به‌ویژه بین علت‌ها و معلول‌ها درباره آن علم خاص است. رابطه بین متغیرها، وصف واقعیت، شناخت درباره مقولات و واحدهایی که با هم ارتباط دارند، و دیگر موارد که از اجزای علم هستند، جنبه بنیادین و شاید آشکارترین دستاورد آن علم هستند. با وجود این، علم فقط ترکیبی از این روابط نیست. علم اجزای دیگری دارد که کم‌تر آشکار بوده؛ ولی برای مبحث روش‌شناسی فوق‌العاده مهم هستند.

اقتصاد، به‌ویژه اقتصاد کلاسیک و علوم اجتماعی دیگر برای مبحث روش‌شناسی، از سه جزء اساسی تشکیل شده است:

۱. پیش‌فرض‌ها: اندیشه‌های پیش‌زمینه‌ای هستند که در آن علم، مورد آزمون یا تأیید قرار نمی‌گیرند. این پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه برای تحلیل علمی رفتاری فرض می‌شوند.

۲. دومین جزء مهم علم، ماهیت داورهای ارزشی است که دانشمند باید در دوره تحقیق علمی خود اتخاذ کند. اصولاً، تجزیه و تحلیل علمی هر موضوع اصلی باید کاملاً بی‌طرفانه باشد. پیش از دوره تحقیق یا در دوران تحقیق نباید موضع‌گیری پیشینی اتخاذ شود؛ بنابراین، ارزش‌ها چگونه می‌تواند وارد تجزیه و تحلیل علمی شود؟ اما در حقیقت ارزش‌ها در فرایند تحلیل علمی به‌طور اجتناب‌ناپذیری وارد می‌شوند.

۳. جزء سوم علم، بخش اثباتی آن است که واقعیت را وصف کرده، روابط علت و معلولی را که دانشمندان در آن زمینه خاص کشف می‌کنند، ارائه می‌دهد؛ بنابراین در هر علم اجتماعی، سه جزء وجود دارد: پیش‌فرض‌ها یا فروض پیش‌زمینه که خود بخشی از تجزیه و تحلیل نبوده و اصولاً آزمون‌پذیر نیستند؛ ارزش‌ها که به‌طور قطع بر فرایند تحلیل اثر می‌گذارند، و روابط اثباتی که این علم خاص در دوره توسعه‌اش کشف می‌کند.

قضایای ارزشی در برابر قضایای اثباتی

یک جنبه فوق‌العاده مهم روش‌شناسی علمی، درباره تمایز بین ابعاد اثباتی و ارزشی هر قضیه است. تفاوت قضیه ارزشی و اثباتی چیست؟ قضیه ارزشی، قضیه‌ای است که در آن، به ترجیحی،

تصریح یا اشاره می‌شود؛ به‌طور نمونه، اگر سیاستگذاران بگویند آن‌ها باید بیکاری در کشوری را محو کنند، این، قضیه‌ای ترجیحی است. مفهوم ارزش، زمانی آشکار می‌شود که برای فرد «الف» ترجیحی تبیین شود که با ترجیح مورد نظر برای فرد «ب» متفاوت باشد. اگر بگویم که داشتن نرخ بالایی از رشد مطلوب است، باز هم در حال ساختن گزاره‌ای ارزشی یا گزاره‌ای مبتنی بر ارزش‌های صریح یا تلویحی هستم. گزاره ارزشی نمی‌تواند اثبات یا رد شود. اگر بگویم سیب‌ها را بر پرتقال‌ها ترجیح می‌دهم، این قضیه‌ای نیست که بتوان آن را اثبات یا رد کرد. این یک ترجیح است. فرد ممکن است با آن موافق یا مخالف باشد. این نوع گزاره‌ها در ترجیح امری بر بدیل‌های خود، مرحله مخصوصی از عمل یا سیاست را تجویز می‌کنند؛ به همین سبب قضایای دستوری نامیده می‌شوند. قضایای ارزشی به‌طور آشکار از نوع دیگری از قضایا که قضایای اثباتی نام دارند، متمایز می‌شوند. گزاره اثباتی، واقعیت را وصف می‌کند؛ به‌طور نمونه، اگر اظهار شود قیمت پایین‌تر، تقاضا برای کالا را (با فرض ثبات بقیه شرایط) افزایش می‌دهد، این گزاره‌ای اثباتی است که واقعیت را تبیین می‌کند. این قضیه نمی‌گوید که آیا این واقعیت مطلوب است یا نه. اگر بگویم اکنون در کره ماه مردم زندگی می‌کنند، این گزاره، قضیه‌ای اثباتی و به‌طور آشکار نادرست است؛ زیرا روشن است که هیچ فردی در آن‌جا زندگی نمی‌کند. گزاره‌های اثباتی می‌توانند با تحلیل منطقی یا مشاهده یا گاهی از طریق تجربه اثبات یا ابطال شوند. ویژگی اصلی آن‌ها این است که به‌جای ابزار ترجیح کسی که آن را ایجاد می‌کند، واقعیت را وصف می‌کند. روش جایگزین برای نگرش به چنین اندیشه‌های آن است که بگویم: قضایای ارزشی، درباره «چه باید باشد»؛ اما قضایای اثباتی، درباره «چه هست» است.

نقش ارزش‌ها

مسیرهای گوناگونی که از طریق آن‌ها، ارزش‌ها وارد تحلیل اقتصادی می‌شوند، عبارتند از:

۱. انتخاب پیش‌فرض؛
۲. انتخاب موضوعات برای تحلیل؛
۳. انتخاب متغیرهایی از میان متغیرهای بی‌شماری که بر هر پدیده اقتصادی تأثیر می‌گذارند و شایستگی مطالعه را دارند؛
۴. انتخاب روش‌ها و معیارهایی برای آزمون و تأیید فرضیه‌ها.

در این‌جا به نمونه‌هایی از این چهار جزء اشاره می‌شود: انتخاب پیش‌فرض‌ها یا فروض پیشین، نخستین جزء است؛ به‌طور نمونه، پرسش از تهی‌سازی منابع طبیعی که امروزه اغلب از آن در اقتصاد

بحث می‌شود، در نظر بگیرید. آیا منابع طبیعی برای زندگی بشر کافی و مناسب هستند؟ برای محققانی که به این پرسش توجه می‌کنند، این پیش‌فرض وجود دارد که با توجه به نرخ رشد جمعیت، منابع موجود کافی است یا می‌تواند کافی باشد. بسیاری از پژوهشگران غربی درباره این موضوع یک فرض ضمنی دارند که جهان پدید آمده است؛ اما نه این‌که به وسیله پروردگار عالم و حکیم خلق شده باشد. هیچ قدرت مطلق در پشت خلقت این جهان و تعیین منابع موجود آن نیست. با این پیش‌فرض ذهنی کاملاً ممکن است که آن‌ها به سراغ این پرسش بروند که آیا این منابع خاص کافی هستند یا نه. اگر به این نتیجه برسند که این منابع در حال کاهش و کمبود هستند، ممکن است این‌گونه تفسیر کنند که یا در رفتارهای انسان اشتباهی وجود داشته یا مقدار اصلی آن منابع از آغاز درست نبوده است.

محقق دیگری که ممکن است مسلمان باشد و درباره همین پدیده تحقیق می‌کند، با صراحت با این پیش‌فرض آغاز می‌کند: جهان و زمین که آفریده الله است، اشیایی را دربرمی‌گیرد که سنجیده و متناسب هستند. افزون بر این می‌دانیم که خداوند در قرآن آشکارا می‌فرماید: او زمین را طوری آفریده که هر آنچه برای زندگی خوب انسان ضرورت دارد، در آن هست. با این پیش‌فرض ذهنی، هر نوع ناکافی بودن منابعی که ممکن است یافت شوند، فقط می‌تواند به رفتار انسان نسبت داده شود؛ به‌طور نمونه کمبودها می‌تواند به سبب بهره‌برداری افراطی، استفاده مسرفانه یا اتراف منابع باشد. در این مثال، سیاستگذاران در جست‌وجوی رفتار انسان خواهند بود. مسلمانان هرگز این تلقی را ندارند که مقدار اصلی آن منبع ممکن است کافی نباشد. این نمونه‌ای است از این‌که چگونه پیش‌فرض‌های معین می‌تواند بر عمل یا تحقیق علمی تأثیر گذارد؛ سپس باید به بررسی چگونگی انتخاب موضوعاتی پرداخت که در هر تحقیق اقتصادی مهم شمرده می‌شوند. پیش‌فرض‌های مربوط به این زمینه خاص، بخشی از چشم‌اندازهای عمومی محقق است. نگرش او به انسان، زندگی، معناداری حیات بشری و غیره نادرست نخواهد بود. اگر گفته شود: روشی که در آن، ارزش‌ها بر تحقیق اقتصادی اثر می‌گذارد، از طریق وجود چنین پیش‌فرض‌هایی در بخشی از محققان است؛ به‌طور نمونه، ساختار اصلی این نظریه اقتصاد متعارف به یک جنبه از رفتار اقتصادی بازمی‌گردد که با خودخواهی و نفع‌طلبی تصمیم‌گیرنده تحریک می‌شود.

جریان اصلی تحلیل اقتصادی تا حد فراوانی در این مسیر توسعه یافته است؛ اما انواع دیگر رفتار اقتصادی که با سود یا ضرر شخصی تحریک نمی‌شود، چگونه صرف‌نظر از هرگونه منافع مادی،

انسان‌ها می‌توانند با ملاحظات اخلاقی، با ملاحظات معنوی و با شوق دستیابی به اهداف متعالی تحریک شوند. این نوع از رفتارهای اقتصادی را به‌طور معمول اقتصاددانان بررسی نکرده‌اند؛ زیرا این موضوع برای اقتصاددانان نئوکلاسیک جاذبه ندارد. این نگرش که انسان موجودی خودخواه است که دائم به دنبال بهبود منفعت خود می‌رود، بسیار غالب شد؛ به گونه‌ای که رفتار نوع دوستانه‌ای که با پاداش‌هایی غیر از منافع شخصی تحریک می‌شود، به‌طور عمده به فراموشی سپرده شد؛ البته اقتصاددانان تافته جدابافته‌ای نیستند و استثناها همواره می‌توانند یافت شوند؛ اما ساختار اصلی نظریه اقتصادی، آشکارا در همین مسیر است. رفتار نوع دوستانه می‌تواند در محیط‌های گوناگون زندگی پدیدار شود؛ برای نمونه، تأسیس اوقاف، اهدای خون، توزیع کالا و خدمات در خانواده. این موارد و بسیاری دیگر از رفتارهای انسان، ابعاد مهم رفتار اقتصادی هستند که اغلب با ملاحظات غیر از منفعت شخصی تصمیم‌گیرنده تحریک می‌شوند.

چرا در تحلیل اقتصادی، رفتار نوع دوستانه برجستگی ندارد؟ این که بشر اساساً خودخواه در نظر گرفته شده و این که نظریه پردازان برای بحث و صرف وقت درباره ابعاد غیر خودخواهانه اهمیتی قائل نشده‌اند، تعبیری از ارزش ضمنی است. این نمونه‌ای بود برای این که چگونه انتخاب موضوعات ارزش‌های خاصی را اظهار می‌دارند. در تحلیل نهایی، گزیری از این واقعیت نیست که ارزش‌ها به‌طور قطع بر علم تأثیر می‌گذارند. انتخاب هر موضوع بر نوعی اعتقاد دلالت دارد که این موضوع برای کسی مفید بوده یا به‌طریقی دارای اهمیت است. با صرف منابع در مطالعه، تحقیق، نوشتن و تعلیم این موضوعات خاص، وقت و منابعی که می‌توانست در تحقیقات دیگر صرف شود، مورد استفاده قرار می‌گیرد. باید خاطر نشان کرد حتی اگر زمان مساوی برای همه موضوعات تخصیص داده شود، مطابق یک نظام ارزشی برخی از آن موضوعات بسیار مهم‌ترند.

سومین مسیر که به وسیله آن ارزش‌ها به تحلیل اقتصادی راه یافته، معرفی می‌شوند، انتخاب متغیرهایی است که بر پدیده اقتصادی اثر می‌گذارد. واقعیت‌های اجتماعی عموماً پیچیده هستند؛ یعنی از متغیرهای بسیاری ترکیب یافته‌اند؛ به‌طور نمونه بر پدیده خاص رشد اقتصادی، احتمالاً صدها متغیر تأثیر می‌گذارند. همه تئوری‌ها، صرف‌نظر از تورش‌ها، به انتخاب متغیرهایی می‌پردازند که از دیگران مهم‌ترند. این متغیرها می‌توانند در ساختن مدل‌های خاصی از واقعیت مورد استفاده قرار گیرند. صرف‌نظر از تئوری که به کار برده می‌شود، فرایند انتخاب متغیرها حتمی و غیرقابل اجتناب بوده و انتخاب متغیرها از ارزش‌ها تأثیر می‌پذیرد. در مثال رشد اقتصادی، تأثیر

سرمایه‌گذاری و چگونگی اثرش بر رشد به وسیله اقتصاددانان به‌طور کامل بررسی شده است؛ اما برخی متغیرهای دیگر وجود دارند که بر رشد اثر می‌گذارند. در نگاه عده‌ای از اقتصاددانان (غیرکلاسیک) این متغیرها فوق‌العاده مهم هستند؛ به‌طور نمونه، گونار میردال، دو عامل را ذکر می‌کند که به نظر او، بر توسعه در سراسر جهان سوم مؤثر است. یکی از آن‌ها گروه‌های فشار اجتماعی هستند که جلو هرگونه تلاشی را می‌گیرند؛ تلاشی که وضعیتی موجود را بهبود یا تغییر می‌دهد و وضعیتی که بر منابع آن‌ها می‌افزاید. مطابق دیدگاه میردال، مخالفت با هرگونه بهبود اجتماعی به وسیله این گروه‌ها، در کشورهای بسیاری مانع بنیادینی برای رشد اقتصادی است. متغیر مهم دیگری که بر تلاش‌های توسعه‌ای و بر رشد مؤثر است، وجود فساد در بخش عمومی در بسیاری از کشورها است. صرف‌نظر از این‌که موافق گونار میردال باشیم یا نباشیم، ارزش‌ها نقش اساسی در انتخاب متغیرها دارند. بیش‌تر کتاب‌های درسی رایج که به رشد اقتصادی پرداخته‌اند، به دلیل مجموعه ارزش‌های خودشان، به متغیری که میردال به آن می‌پردازد، هرگز اشاره نکرده‌اند.

چهارمین مسیری که به وسیله آن ارزش‌ها بر تحلیل اقتصادی اثر می‌گذارد، انتخاب روش‌ها و معیارها برای آزمون و تأیید فرضیه‌ها است؛ به‌طور نمونه، اکنون در میان اقتصاددانان رسم است که تا حد امکان به کمی‌سازی توکل جسته، از تحلیل آماری برای آزمون فرضیه‌شان استفاده می‌کنند. دستیابی به رایانه حتی برای کسانی که فروض اساسی این روش را نمی‌دانند، این فرایند را آسان ساخته است. تأکید شدید بر کمی‌سازی، متکی بر ارزش‌های خاصی بوده و از متغیرهایی که کمیّت‌پذیر نیستند، غفلت می‌کند؛ در نتیجه در طول زمان تصویر تحریف شده‌ای از واقعیت شکل گرفته می‌شود؛ تصویری که ممکن است درست باشد؛ اما به سبب غفلت از قلمروهای خاص، تحریف شده است؛ به‌طور نمونه، بیش‌تر مطالعات مربوط به مهاجرت نیروی کار درباره هزینه‌ها و منافع پولی چنین تصمیم‌هایی بحث می‌کنند؛ زیرا این موارد برای مقداری کردن آسان هستند. جنبه‌های دیگر به حاشیه رانده شده است. شیفتگی به روش‌های کمی به قیمت از دست دادن متغیرهای دیگری است که اگر چه غیرکمی هستند، مهم شمرده می‌شوند. حاصل این شیفتگی، الگویی است که تصویری تحریف شده از واقعیت را ارائه می‌دهد. این مقاله با بهره‌برداری از روش‌های کمی مخالف نیست؛ ولی به این حقیقت توجه می‌دهد که غفلت از برخی متغیرهای مهم، صرفاً به این دلیل که کمی کردن آن‌ها مشکل یا خیلی گران است، تحریف از واقعیت را پدید می‌آورد؛ در نتیجه، چهار مسیر اساسی وجود دارد که به وسیله ارزش‌ها وارد فرایند تحلیل اقتصادی می‌شوند:

۱. انتخاب پیش‌فرض‌ها؛

۲. انتخاب موضوعات برای تحلیل؛

۳. انتخاب متغیرهای مناسب برای مطالعه؛

۴. انتخاب روش‌ها و معیارها برای تأیید و آزمون.

ارزش‌ها با هر تورش‌ی که داشته باشند، نگرش خاصی از واقعیتی را می‌دهند که با احتمال بسیاری سبب جریان‌های معینی از عمل می‌شود؛ زیرا سیاست‌گذاران در صدد انتخاب مرحله‌ای از عمل هستند که شناخت موجود را ترسیم کند. هنگام مطالعه واقعیتی که در اقتصاد خاص خود وجود دارد، سیاست‌گذاران به‌طور طبیعی متغیرهایی را به‌کار می‌برند که با آن‌ها آشنایی بیش‌تری داشته باشند. متغیرهایی که در تحلیل‌های اقتصادی از آن‌ها به‌طور متعارف غفلت شده است، احتمالاً مورد توجه فراوانی قرار نخواهند گرفت؛ بنابراین، تأثیرگذاری ارزش‌های پیشینی فقط موضوع آکادمیک نیست؛ بلکه دستاوردهای مهمی برای سیاست اقتصادی و درک واقعیت اقتصادی دارد.

به‌طور خلاصه، فروض و ارزش‌ها همگی می‌توانند تحت عنوان قضایای هنجاری یا ارزشی قرار داده شوند؛ چه این قضایا صریح باشند و چه غیرصریح. جنبه اثباتی علم، متأثر از واقعیت عینی است؛ بنابراین، درک ما از واقعیت از دو عامل نشأت می‌گیرد:

أ. اجزای واقعیت؛

ب. ارزش‌هایی که به‌طور قطع لازم است در مرحله تحلیل از آن‌ها استفاده کنیم.

با ترکیب این دو جزء قضایای اثباتی، یک تحلیل اقتصادی یا روابط سببی و مسببی به دست می‌آید.

رابطه اقتصاد اسلامی با اقتصاد متعارف

تشخیص این نکته که ارزش‌ها باید در تحلیل اقتصادی وارد شوند و این‌که در تحلیل اقتصاد کلاسیک نیز آن‌ها وارد شده‌اند، امر مهمی است؛ البته نه به‌سبب آن‌که اقتصاددانان برای انجام چنین کاری زمینه‌چینی کنند؛ بلکه به این دلیل که این کار‌گزیرناپذیر است. برای مسلمانان، یگانه منبع ارزش‌ها، هدایت الاهی از طریق قرآن و سنت پیامبر ﷺ است؛ در نتیجه در فرایند تحلیل اقتصاد اسلامی همه ارزش‌های مورد نیاز باید از این دو منبع استخراج شوند. با اتخاذ چنین روشی تعجب نباید کرد که با جایگزین کردن ارزش‌های اسلامی و ارزش‌های دیگری که بر اقتصاد متعارف تأثیر داشته‌اند، اقتصاد نوی به دست آید که با اقتصاد متعارف لزوماً یا کاملاً مخالف یا از آن متفاوت

باشد. توضیح بیش تر این که اگر تمام ارزش هایی را که در فرایند تحلیل اقتصادی هستند، به دست آورده، آن ها را با ارزش های اسلامی جایگزین کنیم و پیامدهای تحلیلی را بیابیم، به دستاوردی خواهیم رسید که اقتصاد اسلامی نامیده می شود.

رابطه اقتصاد اسلامی با قرآن و سنت

قرآن و سنت سه مقدمه اساسی را برای اقتصاد اسلامی فراهم می آورد: نخستین مورد این است که پایه نظام اقتصاد اسلامی از قرآن و سنت و فقه و دیگر علوم اسلامی که بر پایه قرآن و سنت استوارند، استخراج می شود. دومین مورد آن است که این دو، یگانه منبع معتبر برای ارزش های مورد نیاز در تحلیل اقتصادی هستند. در قرآن و سنت، نوع دیگری از اطلاعات وجود دارد که همچون قضایایی ارزشی که درباره حلال و حرام هستند، نیست؛ بلکه به برخی متغیرها یا روابط مهم اقتصادی می پردازد؛ برای نمونه:

و اگر خدا روزی بندگانش را وسعت دهد، مسلماً در زمین سر به عصیان برمی دارند؛ اما آن چه را بخواهد به اندازه ای [که مصلحت است] فرمی فرستد. به راستی که او به [حال] بندگانش آگاه بینا است.^۱
حقاً که انسان سرکشی می کند، همین که خود را بی نیاز پندارد.^۲

این دو آیه، یک اثر از افزایش اساسی در ثروت و درآمد را بر رفتار انسانی نشان می دهد. به نظر نمی رسد که اقتصاددانان به این اثر توجه کرده باشند. چند حدیث معتبر از پیامبر ﷺ، همین معنای عام را ارائه می کند که انسان هر زمان ثروتمند شود و احساس بی نیازی کند به طغیان ضد دیگران گرایش می یابد؛ البته این گرایش می تواند با عوامل دیگری تعدیل شود. رابطه دقیقی بین ثروت بیش تر و درآمد بالاتر، و گرایش به طغیان وجود دارد. این رابطه آشکارا در قرآن و سنت بیان شده است. نمونه دیگری از قضایای اثباتی اقتصاد که در قرآن و سنت بدان پرداخته شده، عبارت است از: دوستی خواستنی ها [ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب های نشاندار و دام ها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده؛ [اما] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیا است. و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خدا است.^۳
به راستی انسان سخت شیفته مال است.^۴

در این آیه ها، بشر را موجودی که دارنده عشقی قوی و سیری ناپذیر به ثروت است، مجسم می کند. این فرضیه با آن چه به طور معمول اقتصاددانان در این زمینه فرض می کنند، موافقت دارد. پیامبر ﷺ همین اندیشه را در بسیاری از احادیث معتبر و معروف تأکید کرد که اگر انسانی دو وادی پر از طلا داشته باشد، هنوز وادی سومی را می جوید؛ بنابراین، ثروت طلبی انسان می تواند نامحدود

باشد، مگر این که چیز دیگری مانند نظام اعتقادی یا قانون معنوی وارد صحنه شود که این تمایل را تعدیل کند. در این زمینه، قرآن به این رابطه نامرئی، اما معین اشاره می‌کند که اعتقاد به پاداش‌های آخرت، گرایش طغیان‌گرانه به تمایل بیش‌تر ثروت را تعدیل می‌کند؛ بنابراین، در این سوره‌ها دو رابطه مطرح هستند: تمایل نامحدود انسان به ثروت، و امکان تعدیل این تمایل، زمانی که انسان تشخیص دهد و از پاداش‌ها و تنبیه‌های آخرتی آگاه شود.

حدیثی که از مسلم نقل شده است، می‌گوید:

به کسانی که وضعیّت بدتری دارند، نظر کنید و به آنانی که وضعیّت مساعدتری دارند، ننگرید.

با انجام چنین عملی، شما احتمالاً احساس نارضایتی کم‌تری دربارهٔ نعمت‌های الهی دارید. پیامبر ﷺ در این روایت می‌گوید: در ما گرایشی وجود دارد که نعمت‌های اعطا شده از سوی خداوند را کم‌ارزش جلوه می‌دهد. این گرایش، نشانهٔ مهمّی از احساس افراد منفعل است آن‌زمان که سطح زندگی خود را با دیگران مقایسه می‌کنند. به عبارت دیگر، سطوح رفاهی که انسان از مقدار معینی از ثروت یا کالا احساس می‌کند، با روشی مرتبط است که او خودش را با دیگران مقایسه می‌کند. این امر آشکارا نشان از وابستگی متقابل بین سطح رضایت فرد و موقعیّت نسبی او دارد؛ البته هنگامی که خود را بین همتایانش تصوّر می‌کند. نمونه‌های بی‌شمار دیگری وجود دارد؛ اما نکتهٔ مهم این اصل است که قرآن و سنت نیز دارای قضایای اثباتی معینی هستند؛ قضایایی که به روابط یا به متغیرهایی توجّه می‌دهند که در گسترهٔ اقتصاد قرار دارند.

به‌طور خلاصه، علم اقتصاد سنتی شامل تعداد بسیاری از قضایای اثباتی است. با وجود آن‌که نقش ارزش‌ها، جزئی از این پارادایم هستند، تبیین ساده و روشنی از آن نشده است. از سوی دیگر، قرآن و سنت نه فقط به ما نظام اقتصادی ارائه می‌دهند، بلکه به ما ارزش‌هایی را معرفی می‌کنند که ما حتماً در تحلیل خود به آن نیاز داریم. افزون بر این، برخی از قضایای اثباتی اقتصاد را به ما ارائه می‌دهند. بدین ترتیب، اقتصاد اسلامی نیز از این اجزا تشکیل می‌شود.

۱. ارزش‌های به‌دست آمده از قرآن، سنت و منابع مرتبط با آن؛

۲. قضایای اثباتی که از طریق علم اقتصاد سنتی وارد علم اقتصاد اسلامی خواهد شد؛

۳. قضایای اثباتی که از طریق قرآن و سنت وارد علم اقتصاد اسلامی می‌شود؛

۴. روابطی که مسلمانان و دیگران ممکن است از طریق مشاهدات، تحلیل و تجزیه کشف کنند؛ بنابراین، اقتصاد اسلامی این‌گونه از اقتصاد متعارف متمایز می‌شود که این علم نه تنها مشاهده، آزمون و تجربه را به‌صورت منبع شناخت می‌پذیرد، بلکه منبع اضافی دیگری از شناخت (وحی) نیز دارد.

وحی شناختی است که از قرآن و سنت به‌دست می‌آید. این شناخت از دو نوع تشکیل شده

است: یک نوع دربارهٔ ارزش‌ها است، و نوع دیگر قضایای اثباتی را به ما ارائه می‌کند که برای درک ما از روابط اقتصادی مهم هستند. افزون بر این، به‌منظور تنظیم دقیق ارتباط‌های بین اقتصاد اسلامی و قرآن و سنت، نه تنها به شناخت قرآن و سنت نیاز داریم، بلکه به شناخت علوم اسلامی دیگر از قبیل تفسیر، فقه، اصول فقه، و غیره نیز احتیاج داریم. این علوم ما را در درک قرآن و سنت یاری می‌دهد.

گسترهٔ اقتصاد اسلامی

برای بحث دربارهٔ این موضوع، پرسش‌های ذیل را ملاحظه کنید: گسترهٔ اقتصاد اسلامی چیست؟ آیا گسترهٔ آن به مطالعه و تحلیل روابط در جامعهٔ آرمانی اسلامی محدود است یا به همهٔ جوامع اقتصادی هر جا که باشند (چه درون و چه بیرون از فضای اسلامی) نظر خواهد داشت؟ به‌نظر من، یگانه پاسخ درست این است که اقتصاد اسلامی، پدیده‌های اقتصادی را در سراسر جامعهٔ بشری اعم از اسلامی یا غیراسلامی مطالعه می‌کند. این بحث می‌تواند از سوی قرآن و سنت پشتیبانی شود. این دو منبع، توجه ما را به روابط و متغیرهایی جلب می‌کند که به رفتار مسلمانان محدود نشده و با رفتار تمام انسان‌ها ارتباط دارد؛ به‌طور نمونه، تمایل انسان‌ها به مقدار بسیار زیاد ثروت، به‌صورت گرایش عمومی بشر که به مسلمانان منحصر نیست، بیان شده است. من قاطعانه اعلام می‌کنم که موضوع اقتصاد اسلامی به جامعهٔ اسلامی محدود نیست؛ بلکه شامل همهٔ رفتار اقتصادی، اعم از موافق یا مخالف با اسلام می‌شود. چنین نگرشی، بازتابی از هدف جهان‌شمول اسلام دربارهٔ تبیین جهان در مقیاسی بزرگ به‌جای نبینی است که اقتصاد اسلامی را به مسلمانان اختصاص می‌دهد.

انواع کمک‌های بالقوه به اقتصاد اسلامی

دستاورد مباحث پیشین این است که امروزه سه‌گروه از متخصصان می‌توانند به اقتصاد اسلامی کمک جدی کنند:

۱. متخصصان شریعت به شرط داشتن آشنایی با علم اقتصاد؛

۲. متخصصان اقتصاد که با شریعت آشنایی دارند؛

۳. کسانی که در هر دو رشته تخصص دارند. این گروه در حال حاضر بسیار کمیاب هستند.

ا. کمک‌های ارزشی در گسترهٔ نظام اقتصاد اسلامی که از آن‌ها اصول جدیدی کشف می‌شود یا به پرسش‌های نوری که به این نظام مربوط می‌شود، پاسخ می‌دهد. این نوع از کمک‌ها به‌طور عمده با متخصصان گروه اول متناسب است.

ب. کشف پیش‌فرض‌ها و قضایای اثباتی مربوط به اقتصاد اسلامی که در قرآن و سنت به آن‌ها اشاره شده است. انجام این دسته از کمک‌ها مشکل است؛ زیرا تلاش‌های مرسوم در فقه اسلامی

به طور معمول به چنین موضوعاتی نمی‌پردازد. به نظر من، نمونه‌ای از این کمک‌ها می‌تواند از طریق بررسی بسیاری از قوانین شریعت استخراج شود که درباره بازار اسلامی و وظایف شرکت‌کنندگان در آن است. پس از تلاشی که من برای بررسی این موضوع انجام داده‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که نابرابری بین خریداران و فروشندگان را پیش‌فرض می‌گیرد. این یک پیش‌فرض اثباتی است که بسیاری از مقررات شریعت را تبیین می‌کند. این امر با مدل‌های بازار رقابتی که به طور صریح فرض می‌کند همه مشارکت‌کنندگان اطلاعات کامل دارند و اطلاعات آزادانه در دسترس است، کاملاً تفاوت دارد.

ج. کشف قضایای اثباتی اقتصادی به وسیله اندیشه‌وران در طول اعصار به دست آمده است. برخی از نمونه‌های مشهور در این دسته از کمک می‌تواند از کتاب ابن خلدون استخراج شود؛ (به طور نمونه درباره عوامل مؤثر بر رشد بلندمدت اقتصادی و انحطاط جامعه‌ها). نمونه دیگر، تحلیل مقریزی درباره توزم است. با وجود این، ما باید مطالعات مربوط به دسته سوم را از کمک‌های ارزشی اندیشه‌وران مسلمانی چون ابو یوسف در الخراج و ابو عبید در الاموال متمایز کنیم. این کمک‌های ارزشی در دسته اول قرار می‌گیرند و خیلی مهم‌ند؛ زیرا آن‌ها بر قرآن و سنت مبتنی هستند، و با نظام اقتصاد اسلامی ارتباط دارند. آن‌ها باید آشکارا از کمک‌های ابن خلدون و مقریزی که نمونه‌هایی از دسته سوم هستند، متمایز شوند.

د. تحلیل اقتصادی برخی از بخش‌های نظام اقتصادی و تحلیل پیامدهای پیش‌فرض‌های اثباتی اسلامی درباره حیات اقتصادی.

این دسته از کمک‌ها می‌تواند به وسیله اقتصاددانان گروه دوم که به طور کامل از تحلیل مدرن آگاه هستند، تحقق یابد. همچنین این دسته می‌تواند به وسیله اقتصاددانان غیرمسلمانان پدید آید. این امر در حقیقت اکنون اتفاق افتاده است.^۵

پی‌نوشت‌ها

۱. شوری (۴۲): ۲۷.
۲. علق (۹۶): ۶ و ۷.
۳. آل عمران (۳): ۱۴.
۴. العادیات (۱۰۰): ۸.
۵. برای نمونه، رک: